

تهمینه: عشق، ارزو، یا نقشه

تحلیلی از عباس پورگرامی

حکیم ابولقاسم فردوسی، ابر مرد ادب ایران، داستان پیوند رستم و تهمینه را با دقت و مهارت بسیار سروده و برای پارسی، زبانان به یادگار گذاشته است. این داستان حکایتی است از رفتن رستم به شکار، ربوده شدن رخس، میزبانی شاه سمنگان خواستگاری تهمینه از رستم، و تولد سهراب

داستان از انجا آغاز می شود که رستم به شکارگاهی در مرز ایران و توران می رود. او گرازی را شکار می کند و بعد از صرف کباب بخواب می رود. در این حال، چند تن تورانی رخس را که در چراگاه استراحت می کند ربوده و به سمنگان می برند. وقتی رستم از خواب بیدار می شود. اثری از رخس نمی یابد. رستم بناچار زین و سلاحش را به پشت گرفته و پیاده عازم سمنگان می شود

بخفت و براسود از روزگار
چمام و چران رخس در مرغزار

گرفتند و بردند پویان به شهر
همی هر یک از رخس جستند بهر

چو بیدار شد رستم از خواب خوش
به کار آمدش باره ی دست کش

همی بست باید سلیح و کمر
به جایی نشانش بیابم مگر

با خبر ورود رستم به شهر، شاه سمنگان به پیشباز او رفته و قول می دهد که رخس را پیدا کند. رستم دعوت شاه را برای سکونت در کاخ قبول می کند. شاه بزمی شایسته جهان پهلوان ترتیب می دهد. بعد از میگساری، رستم به خوابگاهش می رود

چو رستم به گفتار او بنگرید
ز بدها گمانیش کوتاه دید

سپهد بدو داد در کاخ جای
همی بود بر پیش او بر به پای

نشستند با رودسازان بهم
بدان تا سپهد نباشد دژم

چو شد مست هنگام خواب آمدش
همی از نشستن شتاب آمدش

پاسی گذشته از شب، زنی اهسته و با شمعی خوشبو در دست وارد خوابگاه رستم شده و بدنبال او دختری زیبا و خوش اندام به تختخواب رستم نزدیک می شود. رستم که محو زیبایی دختر شده است، نام او را می پرسد. او خود را تهمینه دختر شاه

سمنگان معرفی می کند و از کرامت و وجاهت خود تعریف بسیار می نماید. سپس تهمینه شهرت و شجاعت رستم را می ستاید و با ابراز علاقه به او، سه مورد را مطرح می کند. اول، رستم می تواند او را از ان خود کند. دوم، او ارزو دارد که از این پیوند صاحب پسری چون رستم شود و سوم اینکه تمام سمنگان را برای یافتن رخس زیر پا خواهد گذاشت

چنین داد پاسخ که تهمینه ام
تو گوئی که از غم به دو نیمه ام

ترایم کنون گر بخواهی مرا
نبیند جزین مرغ و ماهی مرا

و دیگر که از تو مگر کردگار
نشانند یکی پورم اندر کنار

سدیگر که اسبت به جای اورم
سمنگان همه زیر پای اورم

رستم که شیفته زیبایی و هوشمندی تهمینه شده، شب را بخوشی در کنار او می گذراند

به خشنودی و رای و فرمان اوی
به خوبی بیاراست پیمان اوی

همی بود ان شب بر ماه روی
همی گفت هر گونه پی پیش اوی

چو خورشید رخشنده شد بر سپهر
بیاراست روی زمین را به مهر

رستم صبحگاه مهره ای را از بازوی خود باز کرده و به تهمینه بعنوان هدیه به فرزندشان تقدیم می کند. رستم به تهمینه می گوید اگر فرزندمان دختر بود این مهره را به گیسوی او اویزان کن و اگر پسر بود به بازوی او ببند. نه ماه بعد از انشب تهمینه پسری خوش سیما، خندان لب، شبیه رستم بدنیا آورد که او را سهراب نام می نهد

به بازوی رستم یکی مهره بود
که ان مهره اندر جهان شهره بود

بگیر و به گیسوی او بر بدوز
به نیک اختر و فال گیتی فروز

ور ایدونک اید از اختر پسر
ببندش به بازو نشان پدر

چو نه ماه گذشت بر دخت شاه
یکی کودک امد چو تابنده ماه

تو گفتی گوه پیلتن رستم ست

و یا سام شیر ست و گر نیرم ست

چو خندان شد و چهره شاداب کر
و را نام تهمینه سهراب کرد

چو یکماه شد همچو یکسال بود
برش چون بر رستم زال بود

در صبحگاه زفاف، شاه سمنگان بدیدار رستم آمده و از خواب و خوابگاه او جویا می شود. او به تهمتن مزده یافتن رخس را می دهد. رستم که بسیار از یافتن رخس شادمان است، با عجله رهسپار ایران می شود

بر رستم آمد گرانمایه شاه
پرسیدش از خواب و آرامگاه

چو این گفته شد مزده دادش به رخس
ازو شادمان شد دل تاج بخش

بیامد سوی شهر ایران چو باد
وزین داستان کرد بسیار یاد

داستان پیوند رستم و تهمینه علیرغم جذابیت دارای مواردی بحث انگیز است. جذابیت این داستان در ماجرای شکار رفتن رستم، ربوده شدن رخس، و پیاده رفتن رستم به سمنگان است. و بخاطر شهرت جهانی رستم است که یک شاه تورانی از یک پهلوان ایرانی استقبال و میزبانی شایان می کند

اما آمدن تهمینه به خوابگاه رستم انهم مخفیانه و نیمه شب، زمانی که رستم از فرط مستی نیم هوش بخواب رفته مورد سوال است. نکته نامتعارف، صراحت کلام تهمینه در ابراز علاقه به رستم است. انهم خواستن مردی که تنها وصف شجاعت او را شنیده است. تهمینه با جسارتی بی نظیر رستم را ترغیب به پیوند می نماید. آیا تهمینه براسستی عاشق رستم بود؟ آیا او فقط به ارزوی داشتن فرزندی از یک جهان پهلوان بود؟ اگر تهمینه براسستی عاشق رستم بود چرا از او درخواست ازدواج نکرد؟

سوال دیگر خروج عجولانه رستم از سمنگان به محض یافتن رخس است. چرا رستم تمایل عاطفی به تهمینه نشان نمی دهد و خواست زناشویی با او را ندارد؟ چرا او با دانش اینکه از تهمینه صاحب فرزندی خواهد شد، هیچگاه به دیدار آنها نمی رود؟ آیا رستم در انزمان متاهل بوده و نمی توانسته همسر دیگری برگزیند؟

نکته نامتعارف دیگر، رفتار شاه سمنگان نسبت به پیوند رستم و تهمینه است. او که احتمالاً از امیزش شبانه اندو مطلع می باشد، کمر همت به آموزش و پرورش سهراب بسته و او را جوانی به نیرومندی و شجاعت رستم ببار می آورد. آیا شاه سمنگان از یافتن مهمان ناخواندهی چون تهمتن برای داشتن نوه ای مانند او بهره وری کرده است؟ آیا او رفتن تهمینه به خوابگاه رستم را پیشنهاد کرده است؟

یافتن پاسخ برای هر سوال مطرح شده برای خواننده مشکل است چون سخنی از سرنوشت تهمینه یا تاهل رستم در شاهنامه یافت نمی شود. ولی وجود پسر رستم فرامرز و نوه دختریش بیژن حاکی بر تاهل او در زابل می باشد. از این رو رستم نمی تواند علیرغم علاقه به تهمینه با او ازدواج کند. به گمان می رسد که خواسته تهمینه هم پیوند زناشویی نبوده و شاید با نقشه پدرش، منظور آنها شانس داشتن پسری از ابر پهلوان ایرانی برای حفظ شکوه و سرفرازی توران زمین می باشد،

سرانجام پیامدهای ناشی از این پیوند نامتعارف برای فردوسی زمینه ساز سرودن سوگنامه رستم و سهراب می شود که در آن پدر و پسر با توطئه دشمنان به نبرد با هم بر می خیزند